

جنگ بین ایران، اسرائیل، ایالات متحده...

همه دولت‌ها جنگ طلب‌اند!

تنها راه حل برای بشریت انترناسیونالیسم است!

جنگ‌های بیست سال گذشته گرفته شده است. در سال ۲۰۰۳، حمله آمریکا به عراق که قرار بود ضربه‌ای مهلک به «محور شرارت» وارد کند و صلح آمریکایی را بر منطقه تحمیل نماید، این کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرد که در آن گروه‌های مسلح و باندهای مافیایی بی وقفه با یکدیگر می‌جنگیدند. در سال ۲۰۱۱، کشور همسایه، سوریه، وارد جنگ شد؛ جنگی که گروه‌های تروریستی مسلحی چون داعش، قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه، ایران و اسرائیل، و قدرت‌های جهانی چون ایالات متحده و روسیه را درگیر کرد. در سال ۲۰۱۴، یمن نیز وارد این رقص خونین شد. نتیجه: صدها هزار کشته و کشوری ویران شده. در سال ۲۰۲۱، افغانستان پس از بیست سال جنگی که آمریکا برای سرنگونی طالبان به راه انداخته بود، بار دیگر به دست طالبان افتاد.

در پایان سال ۲۰۲۳، حماس حمله‌ای تروریستی با خشونت بی سابقه علیه اسرائیل انجام داد که طی آن شمار زیادی از غیرنظامیان کشته شدند. ارتش اسرائیل در پاسخ، با خشونت مهار نشده واکنش نشان داد و کارزاری از ویرانی گسترده را در نوار غزه آغاز کرد که به سرعت به نسل‌کشی آشکار تبدیل شد. در ماه‌های پس از آن، آشوب با سرعتی غیرقابل تصور گسترش یافت: در مواجهه با متحدان حماس، نتانیاهو حمله‌ای مرگبار را در همه جبهه‌ها آغاز کرد، از لبنان و سوریه گرفته تا اکنون ایران. اساساً همین پویایی ویرانگر در اوکراین، سودان، مالی و جمهوری دموکراتیک کنگو نیز در جریان است. جهان سرمایه‌داری در حال غوطه‌ور شدن در هرج و مرج ناشی از جنگ است: همان طور که در غزه و لبنان در ماه‌های اخیر دیده‌ایم، هرگونه «آتش‌بس» در ایران نیز موقتی و ناپایدار خواهد بود؛ و برای آمادگی بهتر برای قتل عام‌های بعدی مورد توافق قرار خواهد گرفت. «جنگ دوازده روزه» (نام رسمی این تازه‌ترین مرحله از جنگ در ایران) در واقع تقریباً پنجاه سال است که ادامه دارد و اکنون به طور چشمگیری بدتر شده است، به گونه‌ای که تا دهه‌ها ادامه خواهد داشت...

جنگی با پیامدهای فاجعه‌بار جهانی

جنگ با ایران، دشمنان اصلی ایالات متحده را تضعیف خواهد کرد: روسیه که برای جنگ در اوکراین به پهنادهای ایرانی نیاز دارد و همچنین چین که به نفت ایران و دسترسی به خاورمیانه برای «جاده ابریشم نوین» خود نیاز دارد. اما عملیات «چکش نیمه‌شب» بار دیگر برتری بی چون و چرای ارتش آمریکا را به نمایش می‌گذارد، ارتشی که توانایی مداخله‌ی گسترده در آن سوی سیاره و درهم کوبیدن همه دشمنانش را دارد. این حملات، پیامی روشن

«بزرگ‌ترین حمله‌ی تاریخ با بمب افکن B-2». این عبارتی است که ژنرال دن کین، رئیس ستاد نیروهای مسلح ایالات متحده، برای توصیف بمباران چندین سایت هسته‌ای ایران در شب ۲۱ تا ۲۲ ژوئن به کار برده است، عبارتی که نشان دهنده اهمیت تاریخی این رویداد است. در این عملیات، ۱۲۵ هواپیما در آسمان بودند، یک زیردریایی و چندین کشتی به کار گرفته شدند و طی چند ساعت، ۷۵ موشک نقطه‌زن و ۱۴ بمب سنگرشکن GBU-57 به اهداف اصابت کردند. ایالات متحده با اجرای عملیات «چکش نیمه‌شب» بازگشت چشمگیری به صحنه جنگ داشته است.

هنوز امکان ارزیابی میزان خسارات و تعداد تلفات در ایران و اسرائیل از زمان آغاز جنگ در ۱۳ ژوئن وجود ندارد، اما قدرت آتش به کار رفته بسیار زیاد و ویرانگر است. همزمان با انتشار این بیانیه، گزارش‌هایی دریافت می‌کنیم مبنی بر اینکه پس از حملات موشکی ایران به پایگاه نظامی آمریکا، طرف‌های درگیر اعلام «آتش‌بس» کرده‌اند، در حالی که همچنان موشک‌ها بر سر هر دو طرف فرود می‌آیند.

خاورمیانه در حال غوطه‌ور شدن به درون بربریت و هرج و مرج

طبق تبلیغات جنگی، بمباران ایران یک موفقیت بزرگ بوده است: رژیم ملاحه به طور اساسی تضعیف شده و حتی ممکن است از بین برود، اسرائیل و آمریکا به تهدید هسته‌ای پایان داده‌اند و قصد دارند صلح و امنیت را در خاورمیانه برقرار کنند.

تمام این‌ها چیزی جز دروغ نیست! خاورمیانه همچنان در مسیر سقوط به درون هرج و مرج پیش خواهد رفت، آشوبی که بر سراسر سیاره تأثیر خواهد گذاشت. جمهوری اسلامی که توان پاسخ‌گویی مستقیم ندارد و در تنگنا قرار گرفته، تردیدی نخواهد داشت در اینکه هر جا بتواند بربریت را بپراکند، همه گروه‌های مسلح تحت کنترل خود را فعال کند و حتی به طور گسترده از تروریسم استفاده نماید. تنها تهدیدهایی که ایران علیه تنگه استراتژیک هرمز مطرح کرده، به خوبی نشان می‌دهند که بحران اقتصادی جهانی تشدید خواهد شد و همراه با آن تورم نیز افزایش خواهد یافت.

و اگر رژیم ترور ملاحه دوام نیاورد، پیامدهای پس از آن به همان اندازه دوران حاکمیت‌شان وحشتناک خواهد بود: کشور میان جنگ‌سالاران تقسیم خواهد شد، چرخه‌ای از انتقام‌جویی میان جناح‌های مختلف شکل خواهد گرفت، گروه‌های تروریستی‌ای حتی مسلح‌تر و خطرناک‌تر از داعش سر بر خواهند آورد، و موج‌های گسترده‌ای از مهاجرت و فرار جمعیت به راه خواهد افتاد.

این یک پیش‌گویی آخرالزمانی نیست، بلکه درسی است که از تمام

و هشدارآمیز برای چین هستند؛ درست همان گونه که بمب‌های اتمی بر ژاپن در سال ۱۹۴۵، پیش از هر چیز، هشدار برای روسیه بودند.

اما این نمایش قدرت، تنها پیروزی‌ای موقت است که نه هیچ منازعه‌ای را حل خواهد کرد و نه هیچ یک از درندگان امپریالیست را آرام خواهد ساخت. برعکس، تنش‌ها در همه جا افزایش خواهد یافت و هر دولتی، چه بزرگ، چه کوچک و هر باند بورژوازی تلاش خواهد کرد تا از این هرج و مرج برای پیشبرد منافع کثیف خود بهره‌برداری کند، که این خود به بی‌نظمی جهانی بیشتری خواهد انجامید. چین، بیش از همه، این وضعیت را بی‌پاسخ نخواهد گذاشت و دیر یا زود در تایوان یا جای دیگری قدرت‌نمایی خواهد کرد.

بار دیگر، این‌ها درس‌هایی هستند که از تاریخ می‌آموزیم. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، ایالات متحده تنها ابرقدرت جهان باقی مانده است. دیگر هیچ بلوکی وجود ندارد که کشورهای متحد در چارچوب آن ملزم به رعایت نوعی انضباط و نظم باشند. برعکس، هر کشور بازی خود را می‌کند، هر اتحاد و ائتلافی روز به روز شکننده‌تر و موقتی‌تر می‌شود و همین امر، اوضاع را به شدت آشفته و غیرقابل کنترل کرده است. ایالات متحده از همان ابتدا این پویایی تاریخی جدید را درک کرد. به همین دلیل در سال ۱۹۹۱ جنگ خلیج فارس را به راه انداخت؛ نمایشی واقعی از قدرت برای رساندن این پیام به همه: «ما قوی‌ترین هستیم، باید از ما اطاعت کنید.» (اعلام جورج بوش پدر مبنی بر برقراری «نظم نوین جهانی» چیزی جز این نبود. با این حال، تنها دو سال بعد، در سال ۱۹۹۳، فرانسه از صربستان حمایت کرد، آلمان پشت کرواسی ایستاد و ایالات متحده از بوسنی پشتیبانی کرد، در جنگی که در نهایت منجر به فروپاشی کامل یوگسلاوی شد.

درس روشن است و طی سی و پنج سال گذشته تغییری نکرده است: هرچه مخالفت با برتری آمریکا بیشتر می‌شود، ایالات متحده مجبور است ضربه سخت‌تری وارد کند... و هرچه سخت‌تر ضربه می‌زند، مخالفت‌ها بیشتر می‌شود و رقابت «هر کس برای خودش» در سراسر جهان شدت می‌گیرد. در مقیاسی منطقه‌ای، همین منطق در مورد اسرائیل نیز صدق می‌کند. به بیان دیگر، با جنگ در ایران، روند گسترش هرج و مرج و بی‌نظمی از طریق جنگ، شتابی بیشتر خواهد گرفت. آسیا به کانون اصلی تنش‌های امپریالیستی جهانی بدل خواهد شد — گرفتار میان‌جاه‌طلبی‌های فزاینده چین و حضور نظامی روزافزون و گسترده‌تر ایالات متحده. بورژوازی آمریکا به خوبی می‌داند که اکنون باید بخش عمده‌ای از نیروهای مسلح خود را در این منطقه متمرکز کند.

«نه به پادشاه»، «فلسطین آزاد»، «جلوگیری از نسل‌کشی»: تنها آینده‌ای که برای سرمایه‌داری باقی مانده، جنگ است!

در برابر این فجایع وصف‌ناپذیر، در برابر قتل‌عام‌های گسترده، بسیاری از مردم می‌خواهند واکنش نشان دهند، خشم خود را فریاد بزنند، گرد هم آیند و بگویند «بس است». و این کاملاً ضروری است، زیرا اگر اجازه دهیم این

روند ادامه یابد، اگر واکنش نشان ندهیم، سرمایه‌داری تمام بشریت را به درون گور دسته‌جمعی عظیمی خواهد کشاند — از طریق مجموعه‌ای از درگیری‌های پراکنده، غیر قابل کنترل و به طور فزاینده‌ای مرگ‌بار. بسیاری از کسانی که آماده واکنش هستند، اکنون در قالب جنبش‌های گوناگون «ضد جنگ» به خیابان‌ها آمده‌اند: «نه به پادشاهی»، «فلسطین آزاد»، «جلوگیری از نسل‌کشی» که همگی مورد حمایت نیروهای چپ سرمایه‌داری قرار دارند.

اما شعارهایی که از سوی چپ، حتی رادیکال‌ترین آن‌ها، مطرح می‌شود، تله‌هایی هستند که همواره در نهایت علت جنگ را به این یا آن رهبر نسبت می‌دهند — به تانیاهاو، حماس، ترامپ، پوتین یا خامنه‌ای — و در نهایت ما را به انتخاب یک طرف در برابر طرف دیگر سوق می‌دهند. نیروهایی که سرمایه را کنترل می‌کنند، با سخنان فریبنده‌ای چون «در دفاع از صلح»، «در دفاع از دموکراسی»، یا «حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود»، تلاش می‌کنند ما را به این باور وادارند که گویا سرمایه‌داری می‌تواند کمتر جنگ‌طلب، انسانی‌تر، یا اصلاح‌پذیر باشد؛ که تنها کافی‌ست «نمایندگان درست» را انتخاب کنیم یا «بر رهبران فشار بیاوریم» تا صلح جهانی و روابطی «عادلانه‌تر» میان ملت‌های سرمایه‌داری برقرار شود. اما همه این‌ها در نهایت چیزی نیست جز تبرئه کردن پویایی جنگ‌طلبانه‌ای که کل نظام سرمایه‌داری — تمام کشورها، تمام جناح‌های بورژوازی — به ناگزیر در آن فرو می‌روند.

ترامپ، تانیاهاو و خامنه‌ای بی‌تردید رهبران خونخواری هستند. اما مسئله‌ای که ما با آن رو به رو هستیم، این یا آن رهبر نیست؛ بلکه خود سرمایه‌داری است. صرف نظر از اینکه کدام جناح بورژوازی در قدرت باشد — چپ یا راست، اقتدارگرا یا دموکراتیک — همه کشورها جنگ‌طلب هستند. دلیلش این است که سرمایه‌داری در حال فرو رفتن در بحرانی تاریخی است که توان حل آن را ندارد: رقابت میان کشورها هر روز شدیدتر، بی‌رحمانه‌تر و خارج از کنترل می‌شود. این همان چیزی است که چپ در تلاش برای پنهان کردن آن است و این همان تله‌ای‌ست که کسانی که در این تجمعات شرکت می‌کنند در آن می‌افتند — در حالی که گمان می‌کنند دارند با جنگ مقابله می‌کنند. افشای این که همه این جنبش‌ها تله هستند ممکن است کسانی را که صادقانه می‌خواهند در برابر این قتل‌عام‌های گسترده واکنش نشان دهند، متعجب یا حتی خشمگین کند: «پس فکر می‌کنید کاری از دست ما بر نمی‌آید؟»، «شما انتقاد می‌کنید، اما باید کاری انجام شود!»

بله، باید کاری انجام شود، اما چه کاری؟

برای پایان دادن به جنگ‌ها، باید سرمایه‌داری را سرنگون کرد کارگران همه کشورها باید از گرفتار شدن در شعارهای ناسیونالیستی خودداری کنند. آن‌ها باید از جانب‌داری از این یا آن جناح بورژوازی، چه در خاورمیانه و چه در هر جای دیگر، سر باز زنند. آن‌ها باید فریب لفاظی‌هایی را

نخورند که از آن‌ها می‌خواهد با یک "ملت" ابراز همبستگی کنند تا بتوانند آسان‌تر آن‌ها را علیه "ملت"ی دیگر شست و شوی مغزی دهند. عباراتی مانند "فلسطینیان شهید"، "ایرانیان بمباران شده"، "اسرائیلی‌های ترورزده" همه در خدمت این هستند که مردم را در انتخاب میان یک ملت و ملت دیگر محبوس کنند. در تمام جنگ‌ها، در هر دو سوی مرز، دولت‌ها همواره مردم را با این باور به صف می‌کنند که این جنگ، نبردی است میان خیر و شر، میان بربریت و تمدن. دروغ است! **جنگ‌ها همواره درگیری‌هایی است میان ملت‌های رقیب، میان بورژوازی‌های متخاصم هستند. آنها همیشه جنگ‌هایی هستند که در آن‌ها استثمارشدگان به نفع استثمارگران کشته می‌شوند.**

«ایرانی‌ها»، «اسرائیلی‌ها» یا «فلسطینی‌ها» — در میان همه این ملیت‌ها، هم استثمارگر و هم استثمارشده وجود دارد. پس همبستگی پرولتاریا نباید با «ملت‌ها» باشد، بلکه باید با استثمارشدگان ایران، اسرائیل یا فلسطین باشد؛ همان طور که با کارگران دیگر کشورهای جهان است. ما نمی‌توانیم با تظاهرات در حمایت از سرمایه‌داری صلح طلب خیالی، با انتخاب حمایت از یک اردوگاه که گفته می‌شود مورد حمله قرار گرفته یا ضعیف‌تر است در مقابل اردوگاه دیگری که گفته می‌شود متجاوز یا قوی‌تر است، با قربانیان جنگ همبستگی واقعی را ایجاد کنیم. تنها شکل واقعی همبستگی، افشای همه دولت‌های سرمایه‌داری، و همه احزابی است که مردم را به صف شدن پشت این یا آن پرچم ملی، یا این یا آن آرمان نظامی گرایانه فرا می‌خوانند!

این همبستگی، پیش از هر چیز، مستلزم گسترش مبارزات ما علیه نظام سرمایه‌داری است که مسئول تمام جنگ‌ها است، مبارزه‌ای علیه بورژوازی‌های ملی و دولت‌های آن‌ها.

تاریخ نشان داده است که تنها نیرویی که می‌تواند به جنگ سرمایه‌داری پایان دهد، طبقه استثمارشده، یعنی پرولتاریا، دشمن مستقیم طبقه بورژوا است. چنین بود زمانی که کارگران روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ دولت بورژوایی را سرنگون کردند، و زمانی که کارگران و سربازان آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ قیام کردند: این جنبش‌های بزرگ مبارزاتی پرولتاریا بودند که دولت‌ها را وادار به امضای آتش‌بس کردند.

این قدرت پرولتاریای انقلابی بود که به جنگ جهانی اول پایان داد! صلح واقعی و پایدار در همه جا، تنها زمانی ممکن خواهد بود که طبقه کارگر، سرمایه‌داری را در مقیاسی جهانی سرنگون کند.

این راهی طولانی است که پیش روی ما قرار دارد، و امروز از دل گسترش مبارزاتی می‌گذرد که در برابر حملات اقتصادی هرچه شدیدتر نظامی شکل می‌گیرند که در بحرانی غیر قابل حل فرو رفته است. با نپذیرفتن وخامت روزافزون شرایط زندگی و کارمان، با رد فداکاری‌های دائمی به نام رقابت‌پذیری اقتصاد ملی یا تقویت ماشین جنگی، ما شروع می‌کنیم به ایستادن در برابر قلب سرمایه‌داری: یعنی استثمار انسان توسط انسان. در این مبارزات،

در کنار هم می‌ایستیم، همبستگی‌مان را گسترش می‌دهیم، گفت و گو می‌کنیم، و به قدرت خود پی می‌بریم، هنگامی که متحد و سازمان یافته‌ایم.

پرولتاریا این راه طولانی را در «تابستان نارضایتی» در بریتانیا در سال ۲۰۲۲، در جریان جنبش اجتماعی علیه اصلاحات بازنشستگی در فرانسه در اوایل سال ۲۰۲۳، در اعتصابات بخش‌های بهداشت و خودرو در ایالات متحده در سال ۲۰۲۴، و در اعتصابات و تظاهراتی که ماه‌ها است در بلژیک ادامه دارد و هنوز هم جریان دارد، آغاز کرده است. این بویایی بین‌المللی نشان‌دهنده بازگشت تاریخی مبارزات کارگری، افزایش امتناع از پذیرش وخامت دائمی شرایط زندگی و کار، و تمایل به اتحاد میان بخش‌ها و نسل‌ها به عنوان کارگران، بدون توجه به ملیت، قومیت یا مذهب در حال مبارزه است.

برخی انقلابیون را نقد خواهند کرد و خواهند گفت: «در مواجهه با جنگ، شما پیشنهاد می‌دهید که هیچ کاری نکنیم، و مبارزه با کشتارهایی که جلوی چشم ما رخ می‌دهد را بی‌نهایت به تعویق بیندازیم!» (امروز، مبارزات پرولتاریا هنوز قدرت ایستادن مستقیم در برابر جنگ را ندارند؛ این یک واقعیت است.

اما دو راه ممکن وجود دارد: یا در جنبش‌های موسوم به "صلح حالا" شرکت می‌کنیم و خود را در مبارزه برای سرمایه‌داری ای "عادلان‌تر" و "دموکراتیک‌تر" خلع سلاح می‌سازیم، و بدین گونه به ایدئولوژی‌هایی تن می‌دهیم که با سوق دادن ما به حمایت از ملت، جناح یا دسته‌ای که "کم‌بدتر" یا "پیشروتر" توصیف می‌شود، به پیشبرد کلی امپریالیسم کمک می‌کنند. یا می‌توانیم با صبر و حوصله، از طریق مبارزاتی در زمین طبقاتی خود، در بازسازی همبستگی و هویت‌مان مشارکت کنیم و به سوی یک جنبش تاریخی گام برداریم که تنها نیرویی است که قادر به ریشه‌کن کردن جنگ، فقر، ملت‌ها و استثمار است: سرمایه‌داری. **بله، این مبارزه‌ای است طولانی! بله، نیازمند اعتماد به نفس زیادی به آینده و توانایی مقاومت در برابر ترس و ناامیدی است که بورژوازی می‌خواهد در وجود ما القاء کند. اما این تنها راه پیش رو است!**

برای پیوستن به این جنبش، باید گرد هم آییم، بحث کنیم، سازماندهی کنیم، بیانیه بنویسیم و بخش کنیم، از انترناسیونالیسم واقعی پرولتری و مبارزه‌ی انقلابی دفاع کنیم. در برابر ناسیونالیسم، در برابر جنگ‌هایی که استثمارگران‌مان می‌خواهند ما را به آن‌ها بکشاند، شعارهای قدیمی جنبش کارگری — همان‌هایی که در مانیفست کمونیست ۱۸۴۸ آمده‌اند — امروز بیش از هر زمان دیگری موضوعیت دارند:

"کارگران وطن ندارند!"

کارگران جهان، متحد شوید!"

برای گسترش مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای بین‌المللی!

جریان کمونیست بین‌المللی

۳ تیر ۱۴۰۴

<https://www.internationalism.org>